

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

سه شنبه ۱۹ جولای ۲۰۲۲

نویسنده: Mercier

مترجم: فریده نوری

به ادامه چشم دید یک شخص نیکوکار در افغانستان

بعد از مستقر شدن طالبان به قدرت

نویسنده: Mercier

مترجم: فریده نوری

قسمت اول

مقدمه نویسنده:

به خواهش یک دوست افغان، که میدانم وطن و وطنداران خود را دوست دارد، لیبیک گفته و با دل مالامال از درد و اندوه به صورت بسیار فشرده و مختصر قصه آخرین سفرم را می نویسم.

چرا با دل مالامال از درد و الم؟

به خاطریکه دیگر شاید عمرم یاری نکند که باز به آن جا بروم.

من بیشتر از سی سال عمرم را در افغانستان و با دوستان افغانم سپری نموده ام. برای اولین بار در سال ۱۹۹۲م از طریق پشاور- پاکستان داخل افغانستان شدم.

من افغانستان را وطن دوم می پندارم، تقریباً تمام دوره های بربادی افغانستان را دیده ام، نمی خواهم زیادتیر در این مورد چیزی بنویسم، به یاد و اندیشه به دوستان افغانم، قصه آخرین سفرم را شروع به نوشتن می کنم.

قسمت اول:

به تاریخ ۲۴ ماه می ۲۰۲۲ توسط یک پرواز طیاره آریانا از طریق دوبی به میدان هوایی کابل رسیدم. در میدان هوایی مسؤل فورمه برای خارجی ها که من را می شناسد، فورمه را برایم داد تا

آنرا خانه پری کنم. باید علاوه نمایم که من یگانه خارجی بودم که توسط پرواز آریانا به کابل رسیده بودم.

مانند همیشه از میدان هوایی خارج شدم و با یک تکسی به رنگ سبز پسته‌یی، که این تکسی‌ها مربوط به دولت افغانستان می‌باشد، راساً به دفترم رفتم.

مسؤل دفتر برایم خاطر نشان کرد که کمبودی آب موجود است و دلیل آن را کمبود آب در ذخایر آب وانمود کرد.

بعد از آزمایش متوجه شدم که فشار آب بسیار ضعیف است و پر نمودن تانکر به بسیار آهستگی پیش می‌رود.

البته دلیل آن واضح است زیرا بهار امسال به صورت غیر عادی بدون باران و خشک بود. و به این دلیل سطح و فشار آب‌های زیرزمینی بسیار ضعیف گردیده است.

بعداً با مسؤل دفتر یک تعداد اهتمامات را برای احیای دوباره تلیفون و انترنت گرفتم.

من وقتی به سفارت افغانستان در فرانسه برای گرفتن ویزه برای افغانستان مراجعه نمودم، معاون قنصل سفارت افغانستان در پاریس که یک خانم می‌باشد، از من خواهش کرد که یک تعداد تحفه برای فامیلم در کابل می‌فرستم، آیا قبول می‌کنم که تحفه‌هایش را برای فامیلمش برسانم. من خواهشش را قبول کردم. در آخرین دقائق رفتنم تحفه‌هایش را برایم آورد، و هم یک خریطه دیگر را برای یک آشنای دیگر خود برایم داد. به نظرم هیچ چیز غیر عادی معلوم نشد.

کمی بعد از رسیدنم به دفترم در کابل دوست خانم معاون قنصل سفارت افغانستان برایم تلیفون کرد و آدرس را خواست. نمبر تلیفونش به نمبر که خانم قونسل برایم داده بود مطابقت می‌کرد. آدرس را برایش دادم.

فوراً آمد، خریطه تحفه‌هایش را گرفت و رفت.

در روزهای بعد از رسیدنم به باغداری و پرداختن بل‌های مربوط به دفتر پرداختم، و همچنان با همکارانم که در وزارت زراعت - آبیاری و مالداری مصروف کار هستند، به هدف پیشبرد بعضی پروژه‌ها که قبلاً با هم در نظر گرفته بودیم، تماس گرفتم.

در عین زمان متوجه پر شدن تانکر آب بودم و مشاهده نمودم که پر کردن تانکر بسیار مشکل است. قیمت یک مترمکعب آب بیست و پنج افغانی است، در حقیقت بسیار ناچیز است، به فکر من اگر قیمت را یک کمی بلند ببرند تا کمپنی آبرسانی بتواند از شبکه‌های آبرسانی مواظبت نموده و برای بهبودی شبکه‌ها کار نماید، بهتر خواهد شد.

کمپنی I'AUWSSC Afghanistan Urban, Water Supply and Sewerage Corporation
مسؤولیت اداره شبکه آبرسانی را به عهده دارد.

من پیش بین شده بودم که مسئولین شبکه آبرسانی را ملاقات کنم زیرا می توانستم سودمندان آن ها را کمک کنم.

در مورد برق: در صورتیکه مصرف برق در یک ماه از صد کیلو وات کمتر باشد قیمت هر کیلو وات ۲ عشریه ۵ افغانی و از یکصد و یک الی دو صد کیلو وات قیمت هر کیلو وات ۳ عشریه ۷۵ افغانی می باشد.

در مورد تعلیم دختران پوهنتون:

در پوهنتون ها فعلاً روز ها بین دختر ها و پسر ها تقسیم شده است سه روز هفته مختص به دختران و سه روز مختص برای پسران می باشد، در حالیکه قبلاً دختران از طرف صبح و پسران از طرف پیشین به پوهنتون می رفتند. فعلاً پسران به روز های یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه، دختران به روز های شنبه، دوشنبه و چهار شنبه.

برای دختران مکاتب متوسطه و ایسه، یک کمسیون هشت نفری در حال مطالعه و غوردر مورد لباس دختران می باشند.

به تاریخ ۳۱ ماه می، کتاب های مرجان را که در مورد تاریخ افغانستان تحت عنوان افغانستان در تلاطم تاریخ به دری چاپ گردیده و قبلاً، یعنی پیش از به قدرت رسیدن طالبان به کابل فرستاده شده بود و در نزد یک انجمن (NGO) امانت بود، از نزد شان با تشکر گرفتم.

در هنگام رفت و آمد با خرسندی مشاهده نمودم که خانم ها بدن محرم و آزادانه مانند قبل بدون چادری در بازار دیده می شوند.

به تاریخ دوم جون برای ملاقات با معاون رئیس پوهنتون، به پوهنتون کابل رفتم، دلیل ملاقاتم با وی گرفتن معلومات در مورد چگونگی توزیع کتاب های مرجان در کتابخانه های پوهنتون و مکاتب و کتابخانه های عامه بود. یک جلد کتاب مرجان را که با خود داشتم به معاون رئیس پوهنتون تقدیم نمودم.

وی برایم توصیه کرد که باید به وزارت اطلاعات و کلتور بروم در آن جا یک کمسیون بررسی کتاب ها و آثار موجود است، این کمسیون بعد از مطالعه و بررسی یا اجازه توزیع کتاب را می دهند و یا نی، تصمیم به دست کمسیون است.

شنبه چهارم جون به وزارت مربوطه رفتم، سکرتر زبیح الله مجاهد با بسیار مهربانی و احترام از من پذیرایی نمود. برایش مکتوب که در آن تقاضا برای توزیع کتاب ها را نموده بودم، دادم. به بسیار مهربانی مکتوبم را گرفت، وقتی مکتوبم را که هم به انگلیسی بود و هم با ترجمه آن به پشتو و در مکتوبم در مورد کتاب مرجان و هم در مورد مرجان توضیحات لازم را داده بودم.

سکرتر آقای زبیح الله مجاهد از من پرسید که آیا من فرانسوی هستم، البته که جواب من مثبت بود. به بسیار احترام برایم گفت که آقای معین برای دو روز به قندهار رفته است و وعده ملاقات برایم برای دو روز بعد داده شد.

این طرز برخورد در رژیم قبلی در یک وزارتخانه از جمله ناممکنات بود، وقتی کسی برای یک کار مراجعه می کرد، با پیش آمد خیلی ناگوار از وی بدرقه می شد و گرفتن وقت ملاقات از یک مقام بلند پایه، قطعاً میسر نبود.

در همان روز یکی از همکارانم را در وزارت زراعت ملاقات کردم، که به دلیل خشکسالی بسیار به تشویش بود.

زیرا به نسبت خشک سالی فارم های بینی حصار و ریشخور مواد خوراکی برای گاو های خاص و نمونه شان ندارند. بند قرغه کاملاً خشک است و کانال ایکه توسط آن، نباتات بادام باغ آبیاری می گردد، سطح آبش بسیار پائین است و به صورت عاجل به یک پمپ و مواد سوخت ضرورت است تا بتوانیم آن ها را نجات بدهیم.

من برای ملاقات هر چه زودتر معین وزارت زراعت آمادگی گرفتم که به صورت سریع و قاطعانه در مورد ضروریات عاجل وزارت خود تصمیم بگیرد.

به روز دوشنبه ششم جون در حالیکه با تکسی به طرف وزارت اطلاعات و کلتور برای گرفتن اجازه نامه توزیع کتاب های مرجان کمال تحت عنوان "افغانستان در تلاطم تاریخ" روان بودم، دو موتر اعضای امنیت ملی راه را به روی تکسی عامل من بستند و من را از تاکسی پایان نموده در یکی از محابس شان در شهر نو بردند.

پولیس ها و یا اعضای امنیت ملی که لباس ملکی به تن داشتند هیچ نوع رفتار خشونت آمیز با من نکردند و به احترام مرا در موتر خود بالا نمودند و یکی شان که در پهلوی من نشسته بود در موتر خود یک ترموز چای با پیاله داشتند و برایم فوراً پیشنهاد چای را نمودند.

دیدم که در حالت بسیار وخیم که نمیدانم به کدام جرم مرا دستگیر نموده اند، افغان ها باز هم مهمان نوازی مشهور شان را از یاد نمی برند. البته با تشکر از خوردن چای معذرت خواستم.

به گفته نگهبانانم و هم زمانیکه زندانیان دیگر را که بعضاً در اطاقم می آورند، همه می گفتند که فعلاً تعداد زیاد خارجی ها در نزد امنیت ملی، مخصوصاً در دیپارتمنت شهر نو زندانی هستند. اکثر شان به دلیل این که کوشیده بودند تا افغان هائی را که می شناختند برای گرفتن ویژه شان زمینه را مساعد سازند، دستگیر شده اند، و افغان هائی که زندانی اند به دلیل ارتباط داشتن شان با خارجی ها است.

البته یک استثنی در مورد یک آسترالیائی وجود دارد، که چهار سال می شود که در زندان پلچرخی از زمان ریاست جمهوری غنی زندانی است. در وقت گرفتن کابل توسط طالبان همراه با دیگر زندانی ها آزاد شد، چون نه پاسپورت داشت و نه ویژه و هم سفارت آسترالیا مسدود شده بود، نتوانسته بود از افغانستان خارج شود. بعداً به چنگ یک خرنوال ظالم می افتد که وی را دوباره زندانی و مورد شکنجه قرار می دهد.

دلیل زندانی شدن آسترالیایی:

وی یک متخصص در رشته برق است که با کمپنی های امریکایی که در امور ساختمانی کار می کردند، قسمت نصب نمودن برق آن به دوش این شخص بوده، کمپنی های قراردادی های امریکایی ها که یقیناً چندین مرتبه دست به دست می شده، حق الزمه وی را نپرداختند، وقتی به نزد خرنوال وقت شکایت می کند، خرنوال از نزدش تقاضای دوصد هزار دالر امریکایی می کند، برقی آسترالیایی نمی تواند تقاضای خرنوال را برآورده کند، وی را به زندان می اندازند. متأسفانه رژیم های بیست سال اخیر که تحت رهبری کرزی بود و یا غنی با تکیه نمودن به رفقای خارجی خود باعث بدبختی های زیادی شدند، پس تعجب به موفقیت طالبان به خاطر چیست؟

من با خود عهد نمودم که اگر من از زندان رهایی یابم، می کوشم تا دولت آسترالیا را در مورد یکی از اتباع شان که مدت چهار سال را بدون گناه زندانی است، در جریان بگذارم.

ادامه دارد.